

# ایران شناسی، آریایی‌گرایی و تاریخنگاری

گفتگو با عبدالله شهبازی

## معمایی به نام "قوم آریایی"

ارشاد: این طور که شما می‌فرمایید نژاد آریایی جعلی است. اما می‌بینیم کسانی که در زمینه زبان‌های هندی - اروپایی کار کرده‌اند، مثل برادران گریم که تحولات وا که ای و آوایی زبان‌های هندی - اروپایی را بنیان گذاشتند و یا کسانی که روی اساطیر تطبیقی هندی - اروپایی کار می‌کنند از جمله اساطیر هند و ایران، با دلایل زبان‌شناختی و فرهنگی این را ثابت کرده‌اند. اینها همه مستندات دارد که مطرح شده. نظر شما چیست؟ در واقع، با این سخن شما کل پروژه ایران‌شناسی زیر سؤال می‌رود.

شهبازی: مکتب ایران‌شناسی معینی یا جریان معین، و البته متنفذی در ایران‌شناسی، زیر سؤال می‌رود ولی کل مطالعات ایرانی زیر سؤال نمی‌رود. اتفاقاً این امر قدمت فرهنگ و ملیت ایرانی را بیشتر ثابت می‌کند و آن را از برخی تخفیف‌ها و تحقیرها نجات می‌دهد.

ارشاد: واژه آریا با ایران هم‌ریشه است.

شهبازی: این چیزی را نمی‌کند بلکه اثبات می‌کند به خاطر اینکه واژه ایران خیلی قبل در اساطیر هند به کار رفته. اتفاقاً پیشینه طولانی کاربرد همین واژه یکی از دلایلی است که مکتب آریایی‌گرایی را نفی می‌کند. یعنی منطقه‌ای به نام ایران وجود داشته) با اسم‌های مشابه. (شاید واژه آریا که در سانس کریت به معنی "اصیل" است خیلی قبل از زمانی که مدعی‌اند قومی به نام آریایی به شبه‌قاره هند و فلات ایران مهاجرت کرد از ایران به فرهنگ هند راه یافته. به مه‌بهاراتا توجه بفرمایید. قدمت روایات شفاهی مه‌بهاراتا به پیش از زمان مهاجرت ادعایی آریایی‌ها به ایران و هند و سایر مناطق می‌رسد. مه‌بهاراتا یعنی نژاد بزرگ. این اسطوره داستان نژاد بزرگی است که از تخمه پادشاهی به نام بهاراتا به وجود آمده. در این اسطوره داستان پادشاهی هندی به نام یایاتی نقل شده که با شرمیشتا، دختر ویرشپاروا، که سرزمین او همسایه سرزمین یایاتی بوده، ازدواج می‌کند. بهاراتا حاصل این وصلت است. احتمالاً شرمیشتا تلفظ سانس کریت سرمست است که هنوز در میان عشایر فارس به عنوان اسم مرد و زن، هر دو، کاربرد دارد. در مه‌بهاراتا سکنه سرزمین ایران پهلوا خوانده شده‌اند. در اسطوره معروف دیگر سانس کریت به نام رامایانان یز به سرزمین کهن ایران اشارات صریح وجود دارد. در این اسطوره همسر پادشاه افسانه‌ای هند به نام داشراتا دختر پادشاهی به نام کی‌کایا است که سرزمین او در خاک کنونی ایران واقع شده. واژه کی با نام سلسله اسطوره‌ای کیانی و نام کی‌کایا با نام کی‌کاووس تطابق دارد. در ریگ‌ودا واژه‌های پارتو و پارشو برای اشاره به سکنه ایران به کار رفته است. به نظر محققین واژه پهلوا در اساطیر سانس کریت اشاره به سرزمین خراسان است و پارشوا به سرزمین فارس. بنابراین، مکتب آریایی‌گرایی، درست مثل تاریخ 2500 ساله دولت در ایران که متأسفانه هنوز هم بر سر زبان‌ها است، پیشینه تاریخی ایران را بسیار تحقیر می‌کند و آن را به مهاجرت قومی به نام آریایی محدود می‌کند. ببینید در جعل تاریخ 2500 ساله، سابقه دولت فراگیر در ایران به کورش می‌رسد و حتی مادها را هم به ماقبل تاریخ بردند در حالی که طبق همان مکتب مادها

هم آریایی هستند. مکتب آریایی گرایي بخش مهمی از تاریخ تمدن ایرانی را نفی می کند و به دوران پیش تاریخ تبدیل می کند. یعنی تاریخ واقعی تمدن در فلات ایران با مهاجرت آریایی ها یعنی از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد شروع می شود. این یعنی تحقیر و تخفیف تاریخ تمدن در ایران. توجه کنیم که دو تمدن همسایه، آشوری و بابلی، به ترتیب از هزاره پنجم پیش از میلاد و هزاره دوم پیش از میلاد آغاز می شوند. یعنی در آن دوران ایران برهوتی بیش نبوده. من از چند هزار سال تاریخ تمدن ایرانی در پیش از به اصطلاح ورود آریایی ها دفاع می کنم. به اکتشافاتی که اخیراً، پس از بیست سال تعطیل، به همت سازمان میراث فرهنگی در شهر سوخته سیستان انجام می شود و خوشبختانه نتایج تحقیقات به طور مفصل در مطبوعات انعکاس می یابد توجه بفرمایید و ملاحظه کنید که قدمت تمدن پیشرفته در ایران تا چه زمانی است. این فقط حرف من نیست. مثلاً، اخیراً کتاب کشته خویش آقای دکتر احمد اقتداری را برای بار دیگر می خواندم. ایشان مرد فاضلی است و در تاریخ باستان فارس و خوزستان و لارستان کار جدی کرده اند. دیدم سال ها پیش، یعنی در سال 1353، این طور نوشته اند: نظریه ورود اقوامی ناشناخته که گفته اند از نقاطی مجهول به سرزمین های نامعلوم وارد شده و قسمتی از آن ها در ایران زمین سکونت گزیده اند و تمدنی را با خود آورده اند، با مطالعه در مبانی فکری و زبان شناسی و مدارک تاریخی و باستان شناسی اقوام قدیمی ساکن خوزستان در معرض تردید قوی افتاده و دیگر نمی توان آن نظریه را مانند یک اصل غیرقابل تردید علمی مورد قبول قرار داد.

منظور\_\_\_\_\_ و\_\_\_\_\_ایشان صریحاً همان مکتب آریایی گرایي است که مطرح کردم.

ارشاد: خیلی از ایران شناسان مثل دوشن گیمن و وید نگرن، تا جایی که من یاد دارم، در آثارشان، مثلاً دوشن گیمن در کتابی که د کتر معین به فارسی ترجمه کرده، به همین مسئله اشاره می کنند که تمدن ایرانی پیش از ورود آریایی ها در هزاره دوم قبل از میلاد، پیشرفته بوده. مثلاً، ویدن گرن به تمدن درخشان بین النهرین اشاره دارد. اینها تمدن هایی را که در اینجا بوده و تأثیر گذاشته نفی نمی کنند.

## مایرز و "تئوری چراگاه"

شهبازی: این تناقض جدی در ذات مکتب آریایی گرایي وجود دارد. اصولاً روح نظریه مهاجرت آریایی ها همان روح مهاجرتی است که در اسطوره های یهودی وجود دارد و آن را به همه دنیا و به همه اقوام و ملل تسری دادند. مثلاً قبایل وحشی توتونی را، که نیای آلمانی ها و انگلیسی ها هستند، چون سابقه ای از آن ها در قبل از قرن چهارم میلادی شناخته نیست، از مهاجرین آریایی به اروپا خواندند. ما کس مولر حتی سلتی ها را (که نیای اسکاتلندی ها و ایرلندی ها هستند) آریایی خواند. به این ترتیب، همه دنیا مهاجر است و آوارگی اختصاص به قوم یهود ندارد. تأثیر مکتب آریایی گرایي قرن نوزدهم تا به حدی بود که همه اروپایی ها خود را آریایی می خواندند و حتی نماینده ایرلند در مجلس عوام معترض بود که آریایی اصیل ایرلندی ها هستند و دلیلش تشابه نام های آریا و ایرلند (سرزمین آیرها) بود. این اسطوره جدید که مکتب ما کس مولر ایجاد کرد، بر تئوری چراگاه مبتنی است که در همان زمان نویسنده ای یهودی به نام مایرز در کتابی به نام طلوع تاریخ آن را مطرح کرد. او می گفت آریایی ها قومی کوچ نشین بودند در جلگه های آسیای میانه (شمال) که در جستجوی "چراگاه" به "سرزمین های خالی از سکنه"، توجه بفرمایید: "سرزمین های خالی از سکنه"، یعنی جلگه های شبه قاره هند و فلات ایران (جنوب) سرازیر شدند. تئوری چراگاه مورد نقد جدی قرار گرفته است. به عنوان نمونه ناگندرانات گوس، که مرد مشناس بزرگی است و استاد دانشگاه

های کلکته و داکا، و هندو است نه مسلمان، کتابی دارد به نام پیشینه آریایی در ایران و هند 2. خلاصه انتقادات او به تئوری چراگاه ایناست:

اول، حاصلخیزی استپ های پهناور آسیای میانه، که تا به امر وز نیز مهد جوامع شکوفای کوچ نشین بوده و هست، محل تردید نیست. چرا باید این قوم به اصطلاح آریایی سرزمین آباء و اجدادی را رها کند و چنین به سوی ”جنوب“ یورش ببرد؟ تنها عوامل جغرافیایی می تواند این مهاجرت را توجیه کند مانند وقوع سوانح طبیعی مهمی چون یخبندان، خشکسالی و غیره. اگر چنین سانحه عظیمی رخ داده است در دوران های پسین باید برای مدتی آسیای میانه را برهوت و خالی از سکنه می یافتیم که چنین نیست.

دوم، اگر تئوری چراگاه را به عنوان پایه مادی مهاجرت آریایی ها بپذیریم، باید این را نیز بپذیریم که آن ها قومی گرسنه و در جستجوی معاش بودند. این با مبانی ایدئولوژی آریایی گرای که مهاجرت آریاییان

## 2. Nagendranath Ghose, The Aryan Trail in Iran and India, Calcutta: University of Calcutta, 1937.

را در پی ”رسالت تاریخی“ و ”امپراتوری سازی“ و ”آفرینش اختراعات“ میداند در تعارض است.

سوم، برخلاف ”تئوری چراگاه“، این سرزمین ها، نه شبه قاره هند نه فلات ایران، خالی از سکنه نبودند و هم در هند و هم در ایران جماعات انسانی انبوهی از دیرباز زندگی پررونق و شکوفای شهری و کشاورزی و کوچ نشینی داشتند.

چهارم، با توجه به حضور جماعات انسانی انبوه در این سرزمین ها ”مهاجرین“ طبعا با جماعات انبوه بومی آمیزش یافتند و چون در اقلیت بودند در آن ها مستحیل شدند و بنابراین پدیده ای به نام ”نژاد آریایی“ نمی تواند وجود داشته باشد.

انجنیر براتعلی فرهید

نقل از سایت عبد الله شهبازی تاریخ نویس ایران